



A Comparative Study Of The Concept Of Place From The Perspectives Of Martin Heidegger And Christian Norberg Schultz

Sanaz Riahizadeh Dehkordi^{1*}, Shahram Taghipoor²

1. Department Of Architecture and Art, Faculty Of Architecture and Art, Shahrekord Branch, Islamic Azad University, Shahrekord, Iran. (Corresponding author)

2. Department Of Architecture and Art, Faculty Of Architecture and Art, Shahrekord Branch, Islamic Azad University, Shahrekord, Iran

Received: 2024/12/23

Accepted: 2025/03/10

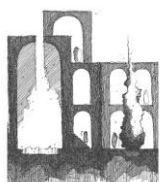
Research Paper

Abstract

In the Oxford Dictionary of Geography, the word place is defined as a specific point on the earth's surface, an identifiable locality for a situation in which human values are most strongly shaped and developed. From a phenomenological perspective, place is more than an abstract place; it is a holistic place made up of real objects and things and having properties, matter, form, texture, and color. Together, these elements define the environmental character of place. This article aims to reach a deeper understanding of the concept of place by examining this concept from the perspective of two prominent theorists. This article deals with a comparative study of the concept of place from the perspective of Heidegger and Schultz. It can be stated that place is a phenomenon of being that is known in direct human experience, therefore, place is full of meaning, visual objects and dynamic activities. Place as a phenomenon is a source that gives human individual and social identity. Place has a dynamic and living presence for human beings. Because human relationships with place, like human relationships with each other, can sometimes be very pleasant and interesting, and sometimes unpleasant. The purpose of this article is to examine the concept of place from the perspective of Martin Heidegger and Christian Norberg Schultz and compare the views of these two philosophers with each other. To achieve the aforementioned goal, the concept of place was first examined from the perspective of Martin Heidegger and then from the perspective of Christian Norberg Schultz, and then the views of these two great philosophers were compared. According to what Heidegger says, neither place is a subject nor is the world in place, but it is place that is in the world and Dasein establishes itself through being-in-place, being-in-the-world. Schultz believes that the structure of a place is not a fixed and permanent state. Places usually change, and in some cases this process occurs rapidly. However, this does not mean that the nature of the place changes. In general, the structure of space can be explained as follows: space initially appears as a thing that has emerged, as a primary self-experienced whole, and over time, as a constructed world that has been revealed through the analysis of spatial and qualitative aspects.

Keywords: Place, Comparative Study, Martin Heidegger, Christian Norberg Schultz

* Corresponding author's Email: arch.s.riyahizadeh@gmail.com



بررسی مقایسه‌ای مفهوم مکان از دیدگاه مارتین هایدگر و کریستین نوربرگ شولتز

ساناز ریاحی دهکردی^{۱*}، شهرام تقی‌پور دهکردی^۲

۱. گروه معماری، دانشکده هنر و معماری، واحد شهرکرد، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرکرد، ایران (نویسنده مسئول)

۲. گروه معماری، دانشکده هنر و معماری، واحد شهرکرد، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرکرد، ایران

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۲۰

چکیده

در فرهنگ لغت جغرافیای آکسفورد واژه مکان، نقطه‌ای خاص در سطح زمین تعریف شده است که محلی قابل شناسایی برای موقعیتی است که ارزش‌های انسانی در آن، بستر شکل‌گیری و رشد یافته است. از دیدگاه پدیدارشناسانه، مکان، چیزی بیش از یک محل انتزاعی است، مکان کلیتی است که از اشیاء و چیزهای واقعی ساخته شده و دارای مصالح، ماده، شکل، بافت و رنگ است. مجموعه این عناصر با هم کارکتر محیطی مکان را تعریف می‌کنند. این مقاله برآنست تا با بررسی این مفهوم از منظر دو نظریه پرداز مطرح به درک عمیق‌تر مفهوم مکان برسد. سپس به بررسی مقایسه‌ای مفهوم مکان از نظر هایدگر و شولتز می‌پردازد. می‌توان چنین بیان کرد که مکان، پدیداری از هستی است که در تجربه مستقیم انسان شناخته می‌شود، بنابراین مکان سرشار از معنا، چیزهای دیدنی و فعالیت‌های پویا است. مکان به عنوان یک پدیده، منبعی است که به انسان هویت فردی و اجتماعی می‌دهد. مکان برای انسان حضوری پویا و زنده دارد، چرا که روابط انسان با مکان مانند روابط انسان‌ها با یکدیگر می‌تواند گاهی بسیار خوشایند و دلچسب و بعضی اوقات ناخوشایند جلوه کند. هدف این مقاله بررسی مفهوم مکان از دیدگاه مارتین هایدگر و کریستین نوربرگ شولتز و مقایسه نظرات این دو فیلسوف با یکدیگر است. برای رسیدن به هدف مذکور، ابتدا به بررسی مفهوم مکان از دیدگاه مارتین هایدگر و سپس از دیدگاه کریستین نوربرگ شولتز پرداخته شد آنگاه نظرات این دو فیلسوف عالیقدر با هم مقایسه شد. بر اساس آنچه هایدگر می‌گوید نه مکان یک سوژه است و نه جهان در مکان است، بلکه این مکان است که در جهان است و دازاین از طریق در مکان بودن، در جهان بودن خود را قوام می‌بخشد. شولتز معتقد است ساختار یک مکان، حالتی ثابت و همیشگی نیست، معمولاً مکان‌ها تغییر می‌یابند و برخی مواقع این روند به سرعت روی می‌دهد. با این حال این بدان معنا نیست که ماهیت مکان تغییر می‌کند. در کل می‌توان ساختار مکان را این‌گونه شرح داد که، مکان در آغاز چونان یک امر پدید آمده، یک تمامیت خود به خود تجربه شده اولیه، حاضر می‌شود و در گذر زمان، چونان یک جهان ساخته شده، ظاهر می‌گردد که به وسیله تحلیل وجوه فضا و خصلت، نمایان گردیده است.

کلمات کلیدی: مکان، بررسی مقایسه‌ای، مارتین هایدگر، کریستین نوربرگ شولتز



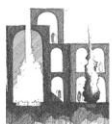


مقدمه

می‌توان چنین بیان کرد که مکان یک پدیده کلی و کیفی است که نمی‌توان آن را به هیچ‌یک از خصوصیات آن، برای نمونه ارتباطات فضایی بدون از دست دادن طبیعت واقعی آن کاهش داد. پدیده‌های انسانی از جمله پدیده مکان، پدیده‌هایی چند بعدی، متکثر و برخورددار از روابط دیالکتیکی و پویا هستند و لذا نمی‌توان صرفاً با تکیه بر بخشی از ویژگی‌های آن یا با خلاصه کردن آن در رابطه‌ای جبری و حتمی، واقعیت آن را فراچنگ آورد و ماهیت آن را شناخت. نگاه انسان امروزی به پدیده مکان همچون امری کمی و انتزاعی و عدم تفاوت بین مکان‌های متفاوت، باعث شده تا زندگی‌اش فاقد بارمعنایی گردیده و از این‌رو هویت و به دنبال آن ارتباط با جهان خویش و مشارکت اجتماعی خود را از دست دهد و سرگشته و بی‌خانمان گردد؛ زیرا دیگر متعلق به کلیتی معنادار نیست و ارتباط با جهان به ارتباطی انتزاعی، از هم گسیخته و دور از واقع استحاله یافته است (پرتوی، ۱۳۹۲: ۲۱۹). این درحالی است که در گذشته خلق مکان صرفاً جنبه ساختاری نداشته، بلکه بار معنایی را نیز هویدا می‌کرد و جهانی را گردهم می‌آورد (احمدی، ۱۳۹۶، ۷۰۴). واژه مکان از مباحث مهم و پیچیده در عرصه معماری است و دارای ویژگی‌های منحصر به فردی است، به باور اندیشمندان و نظریه‌پردازان به هر جایی نمی‌توان «مکان» گفت؛ اصلی‌ترین اندیشمندانی که به مقوله مکان پرداخته‌اند، فیلسوفانی چون افلاطون، هوسرل، ارسطو، دکارت، کانت، هایدگر و شولتز هستند. در این جستار به بررسی نظرات هایدگر و شولتز پرداخته می‌شود. این پژوهش درصدد پاسخگویی به این سؤالات است: مفهوم مکان چیست؟ هایدگر چه تعریفی از مکان دارد؟ شولتز چگونه مکان را تعریف می‌کند؟ آیا می‌توان نظر این دو فیلسوف را قیاس نمود؟ این مقاله برآنست که به بررسی نظریات هایدگر و شولتز در رابطه با مفهوم مکان بپردازد.

۲- پیشینه پژوهش

پژوهشگرانی درباره مفهوم مکان تحقیق کرده‌اند؛ برخی به مفهوم پدیدارشناسی مکان و تخیل پرداخته‌اند؛ از آن میان می‌توان به «پدیدارشناسی مکان و تخیل در راستای زندان رضا برهانی براساس دو رویکرد شولتز و باشلار» اشاره نمود که در این مقاله به مکان زندان توجه می‌شود تا با توجه به روح مکان و حس مکان از نظر پدیدارشناسی شولتز، نحوه شناسایی مکان و تعامل شخصیت داستان با زندان و از نظریه باشلار چگونگی ایجاد فضاهای ذهنی توسط تخیل در داخل زندان مشخص شود. این تحلیل با استفاده از روش کتابخانه‌ای و با شیوه تحلیلی-توصیفی در پی اثبات نظرات خود است (عبدالهیان و همکاران، ۱۴۰۲). عده‌ای دیگر به بررسی مفهوم مکان در مدارس پرداخته‌اند که از آن جمله می‌توان به «بررسی مفهوم مکان در مدارس با تکیه بر دیدگاه هایدگر در باب مکان» اشاره نمود که در ابتدا به تعریف کجاستی مدرسه و سپس به بررسی رعایت مفهوم مکان در مدارس با تکیه بر دیدگاه هایدگر درمورد مکان پرداخته شده است (هادوی، اسلامی و مصطفوی، ۱۴۰۲). افرادی به بررسی مکان از منظر هرمنوتیک فلسفه هایدگر همت گمارده‌اند که در این بین می‌توان به «بررسی مکان از منظر هرمنوتیک فلسفی هایدگر (مطالعه موردی: فرهنگسرای نیاوران)» اشاره نمود که با استفاده از روش استدلال منطقی با تکیه بر روش پژوهش کیفی و توصیفی و تحلیلی با دیدگاه هرمنوتیک فلسفی انجام گرفته‌است. گردآوری اطلاعات در دو دسته اسنادی (کتابخانه‌ای) و میدانی بوده، انجام مصاحبه‌های باز و عمیق با کشف ابعاد تقریب از طریق خوانش متون به اشتراک گذاشته در روایت مکان هایدگر و شولتز و کاربران، می‌توان به مدلی برای ارائه الگوها و مؤلفه‌های کیفی مؤثر بر فضاهای معماری در فرآیند فهم مکان و احساس این همانی با فضا دست‌یافت، مؤلفه‌های به‌دست‌آمده از یافته‌های تحقیق برای فهم مکان فرهنگسرای نیاوران شامل: جهت‌یابی، شناسایی، خط‌آسمان، دیالکتیک بیرون و درون، هندسه و محیط که میزان



تأثیرگذاری این مؤلفه‌ها را در فرآیند خلق مکان می‌توان خوانش کرد. (امیری پویا و همکاران، ۱۴۰۱). عده‌ای دیگر به بررسی مفهوم خانه در نظریات پدیده‌شناختی کریستین نوربری شولتز از مکان مسکونی پرداخته‌اند که در این بین می‌توان «مفهوم خانه در نظریات پدیده‌شناختی کریستین نوربری شولتز از مکان مسکونی (نمونه موردی: خانه تاریخی بروجردی‌های کاشان)» را در نظر گرفت که ابتدا به پدیده‌شناسی فلسفی که مبدأ و تبلور مفهوم پدیده‌شناسی در معماری است، پرداخته و در کنار آن، تفحصی در آراء و نظریات کریستین نوربری شولتز در حوزه مفهوم پدیده مکان و پدیده‌شناسی مکان شده‌است؛ سپس مفهوم خانه، محل قرار و سکونت همراه با آرامش انسان مورد واکاوی قرار گرفته‌است و در ساختار خانه با شاخص مفهومی مکان از دیدگاه شولتز مطابقت داده‌شده و به عنوان نمونه موردی یکی از خانه‌های ارزشمند تاریخی ایران (خانه بروجردی‌های کاشان) مورد کنکاش قرار گرفته است (Chaves, 2019).

پژوهشگرانی به پدیدارشناسی مکان و فضا در صحنه تئاتر باتوجه به نظریات نوربرگ شولتز پرداخته‌اند که در این میان می‌توان به «پدیدارشناسی مکان و فضا در صحنه تئاتر باتوجه به نظریات نوربرگ شولتز (مطالعه موردی کارگردانی نمایش اینشتین در ساحل رابرت ویلسون)» اشاره کرد که باتوجه به نظریات و دیدگاه‌های شولتز، اجرای اینشتین در ساحل به طراحی و کارگردانی رابرت ویلسون موردتحلیل قرار گرفته‌است. از طریق تحلیل دیدگاه‌های پدیدارشناسانه شولتز به ساختار موجود در شناخت فضا به روش تحلیلی توصیفی سعی شده است شاخص‌های ارزیابی فضا و ویژگی‌های آن در کارگردانی تئاتر به دست آید. نتایج تحقیق نشان می‌دهد برای بهبود ارتباط ارگانیک مخاطب و بازیگران با اجرا، از طریق رابطه انسان و مکان در خلق فضا با رویکرد پدیدارشناسانه می‌توان به صحنه تئاتر و اجرا هویت و معنا بخشید (van Nes, 2008). عده‌ای دیگر به بررسی گونه‌شناسی و تفسیر شهرهای ایرانی اسلامی براساس نظریه روح مکان شولتز پرداخته‌اند که از بین آن‌ها می‌توان «بررسی امکان تفسیر و گونه‌شناسی شهرهای ایرانی - اسلامی براساس نظریه روح مکان شولتز تعریف روح مکان شهرهای ایرانی - اسلامی و جستجوی آرمان‌شهر ایرانی را نام برد که در این تحقیق تلاش شده با بازنگری در نظریه روح مکان و بررسی شهرهای ایران، الگوی آن‌ها کشف و بومی‌سازی شود. با بهره‌گیری از مطالعات میان‌رشته‌ای به صورت کیفی، پدیدارشناسی و کتابخانه‌ای و ارتباط بین مطالعات اقلیمی، منظر، شهرسازی و تأثیر روان‌شناسی بر این مؤلفه‌ها، تلاش می‌کند تا روح موجود در شهرهای ایرانی - اسلامی را معرفی کند و به این ترتیب، تئوری شولتز را مورد بازبینی قرار دهد. شهرهای ایرانی در چهارچوب نظریه شولتز بررسی می‌شوند و گونه‌شناسی این شهرها از دو منظر موضع‌شناسی و سیماشناسی صورت می‌گیرد، درحقیقت ساختار این نظریه، ظرفی برای تعریف هویت اسلامی شهرها است. نتایج حاکی از آن است که هر چهار الگو در شهرهای ایرانی - اسلامی قابل تعریف است و تحت تأثیر عواملی چون اقلیم شهر، اعتقادات و فرهنگ، تمدن و شهرسازی گذشته، شکل گرفته است. در این میان باغشهر صفوی با داشتن روح مکان مرکب، به عنوان یک آرمانشهر، الگویی برای شهرهای ایرانی - اسلامی است (حمزه‌نژاد و همکاران، ۱۳۹۹). برخی به انکشاف جهان مکان در معماری مسکونی هورامان تخت پرداخته‌اند که از میان آن‌ها می‌توان به «انکشاف جهان مکان در معماری مسکونی هورامان تخت (از منظر هستی‌شناسانه)» اشاره نمود که هدف اصلی این پژوهش بررسی مکان دست‌یابی به حقیقت اصیل مکان و سکنی‌گزیدن در قلمرو آراء پدیدارشناسانه هایدگر (از منظر هستی‌شناسانه) در قالب انکشاف جهان در معماری مسکونی هورامان تخت است، چنین امری پژوهش را در حوزه روش‌شناسی، در دو حوزه کیفی و تفسیری - تاریخی قرار می‌دهد. به نظر می‌رسد هورامان تخت به واسطه ساختن و ایجاد مکان، انسان را به اندیشیدن واداشته و جهان مردمان هورامان را در قالب چهارگانه (زمین، آسمان، زمینیان و آسمانیان) عیان می‌سازد (کدخداحمدی و

همکاران، ۱۳۹۹).

برخی دیگر به نقش انسان در مفاهیم مکان - زمان پرداخته‌اند که از این میان می‌توان به «انسان، محوری‌ترین وجه افتراق مفاهیم مکان - فضا باتوجه به آرای هایدگر و لوفور» اشاره نمود که در این مقاله با استفاده از روش هرمنوتیک (پدیدارشناسی) فلسفی، تفسیر متفاوتی از مکان - فضا ارائه می‌شود. روش‌شناسی‌های موجود به دلیل سیطره عقلانیت و تفکر مفهومی و متافیزیکی، به جای این‌که باتوجه به خصوصیات فضا، از قبیل وجودی و تاریخی بودن، به دنبال تفسیر واژه «فضا» هستند. طبق روش‌شناسی حاکم بر پژوهش، کنکاش در دانش فضا با دیالکتیک به‌دست می‌آید، نه با علم و منطقی که به دنبال روابط علی و رابطه‌ای است. طبق یافته‌ها «فضا» پدیداری است که به واسطه هستی خاصش از دیگر پدیدارها به «وجود» مشابهت بیشتری دارد؛ بنابراین فضا اگزیزستانسیال (وجودی) است (Smythe, , Spence, & Gray, 2018).

تحقیقاتی نیز در رابطه با فلسفه مارتین هایدگر در معماری انجام شده است که در کتاب با عنوان «هایدگر برای معماران» قابل رجوع است (شار، ۱۳۸۹). کتاب «روح مکان به سوی پدیدارشناسی معماری» نیز در این رابطه می‌تواند مفید واقع شود. در این پژوهش مفهوم مکان از دیدگاه دو فیلسوف مطرح (مارتین هایدگر و کریستین نوربرگ شولتز) مورد تطبیق قرار گرفته‌است؛ لذا از این لحاظ جستار حاضر از موارد مذکور در پیشینه تحقیق متمایز است.

۳- روش تحقیق

برای رسیدن به هدف مذکور، ابتدا به بررسی مفهوم مکان از دیدگاه مارتین هایدگر و سپس از دیدگاه کریستین نوربرگ شولتز پرداخته می‌شود، آنگاه نظرات این دو فیلسوف عالی‌قدر را با هم مقایسه نموده‌است. این تحقیق به روش توصیفی - تحلیلی انجام شده است و روش گردآوری اطلاعات اولیه، به‌صورت کتابخانه‌ای است. در پژوهش حاضر پس از درک مفهوم مکان؛ به بررسی این مقوله از دیدگاه مارتین هایدگر و کریستین نوربرگ شولتز پرداخته شده است؛ سپس مفاهیم ارائه شده از سوی پژوهشگران مورد بررسی قرار گرفته است و نظرات جمع‌آوری شده براساس مطالعات اسنادی کتابخانه‌ای، به منظور دستیابی به ساختاری مشخص از این مفاهیم مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته‌است.

۴- مبانی نظری پژوهش

۴-۱- مکان

در «فرهنگ لغت جغرافیایی آکسفورد» واژه مکان، نقطه‌ای خاص در سطح زمین، تعریف شده است که محلی قابل شناسایی برای موقعیتی است که ارزش‌های انسانی در آن، بستر شکل گرفته و رشد یافته است. «فرهنگ لغت انگلیسی وبستر» علاوه بر مفهوم جغرافیایی، به‌نحوه و قرارگیری افراد در جامعه در مکان‌های خاص اشاره دارد (مدنی‌پور، ۱۳۸۷: ۳۲). مکان، بخشی از فضاها یا فضاها ساخته شده است که به‌لحاظ مفهومی یا مادی دارای محدودهای مشخص باشد و دارای بار ارزشی و معنایی است و نتیجه برهم‌کنش سه مؤلفه: رفتار انسانی، مفاهیم و مشخصات فیزیکی است (افشارنادری، ۱۳۷۹: ۴). بین مکان و غیر مکان تفاوت وجود دارد؛ مکان دارای ارتباط تاریخی از نظر فیزیکی، فرهنگی و احساسی است؛ درحالی‌که غیرمکان، دارای چنین ارتباطی نیست. مکان، سبب حس ریشه‌داشتن و تعلق‌داشتن به محیط می‌شود و بی‌مکانی بر عدم معنی دلالت دارد. عدم معنی، تغییر اساسی در فرم



معماری را نشان می‌دهد و همچنین گویای آن است که چگونه ادراک مردم از پیوستگی با مکان، در طی دوران تغییر یافته است (رلف، ۱۳۸۹). «زامتور» مکان‌های آینده را براساس احساساتی که به خاطره می‌پیوندند، درک می‌کند. وی سعی می‌کند با استفاده از تجربه انسان‌هایی که از آن فضا استفاده کرده‌اند و به خاطرات به یاد مانده در ذهن آن‌ها، طراحی را پیش ببرد. او مانند فیلسوفان، آرزوی رسوم قدیمی را داشته که مدرک بی‌واسطه تجربه و خاطرات است و کمتر به دنبال مستندات آماری و ریاضیاتی در اثر خویش است (شار، ۱۳۸۹). «توان» مکان را به‌عنوان مرکز معنا یا حوزه توجه براساس تجربیات انسان، روابط اجتماعی، هیجانات و تفکرات توصیف می‌کند (Tuan, ۲۰۰۱). «گوستافون» مدل سه وجهی شخص، دیگران و محیط را ارائه می‌کند، او معنای مکان‌های مختلف را حاصل تعامل این سه وجه و ارتباط میان این وجوه می‌داند (Gustafson, ۲۰۰۱: ۱۲). از نظر «راپاپورت» نقش فرهنگ حاکم بر یک جامعه در شکل‌گیری معنای محیط، از اهمیت بالایی برخوردار است. او معتقد است مردم به یاری فرهنگ یعنی مجموعه ارزش‌ها، باورها، جهان‌بینی و نظام‌های نهادی مشترک، به محیط خود معنی داده و می‌توانند فضای بی‌معنی را به مکان تبدیل کنند (Rapaport, ۱۹۸۲: ۹۳). تعلق به مکان، چیزی بیش از تجربه عاطفی و شناختی بوده و عقاید فرهنگی مرتبط‌کننده افراد به مکان را نیز دربرمی‌گیرد (Altman & Low, ۱۹۹۲). نظریات «پالاسما» باتوجه به مشارکت حواس در فرآیند دریافت و ادراک و قراردادن کالبد و تن انسانی به‌عنوان مرکزیت ادراک مشارکت حواس پنج‌گانه در باب کیفیات حسی مصالح، نور، رنگ و قدمت و تاریخچه حضور می‌یابند. با توجه به تجربه چند حسی در معماری می‌توان گفت تجربیات حسی به واسطه تن یکپارچه گردیده و جهان و نفس همواره همدیگر را آگاه می‌کنند و به همین دلیل است که ما مکان‌های خاص را به یاد می‌آوریم که کالبدمان را تحت تأثیر قرار داده‌اند (Pallasma, ۲۰۰۲: ۲۹۳).

واژه «مکان» از مباحث مهم و پیچیده در عرصه معماری است و دارای ویژگی‌های منحصری است، به باور اندیشمندان و نظریه‌پردازان به هر جایی نمی‌توان مکان گفت. در فرهنگ جغرافیایی آکسفورد، واژه مکان «یک نقطه خاص در سطح زمین، یک محل قابل تعریف و شناسایی برای موقعیتی که از ارزش‌های بشری اشباع شده» تعریف شده است (پرتوی، ۱۳۹۲). در لغت‌نامه دهخدا نیز مکان اسم ظرف است مشتق از کون به معنای «بودن» و به معنای مطلق «جا» بودن، خود به معنای «وجود هستی» و «هستی داشتن» است (شاهچراغی و بندرآباد، ۱۳۹۴: ۲۶۰). در پدیدارشناسی، مکان به تنهایی قابل تعریف نیست و در ارتباط با انسان، زندگی و نوع هستی او (به واسطه ساختن) وجود و معنی پیدا می‌کند. مکان، «فضای زیسته» خوانده می‌شود؛ یعنی جایی که تهی نیست، جایی که سکنی‌گزینی را تجلی می‌بخشد و از هویت آکنده است (پرتوی، ۱۳۹۲: ۲۱۸).

جدول ۱: تعاریف مختلف مکان (نگارنده)

فرهنگ لغت جغرافیایی آکسفورد	نقطه‌ای خاص در سطح زمین، محلی قابل شناسایی برای موقعیتی است که ارزش‌های انسانی در آن، بستر شکل گرفته و رشد یافته است.
فرهنگ لغت انگلیسی وبستر	علاوه بر مفهوم جغرافیایی، به نحوه قرارگیری افراد در جامعه در مکان‌های خاص اشاره دارد.
رلف	بین مکان و غیر مکان تفاوت وجود دارد مکان دارای ارتباط تاریخی از نظر فیزیکی، فرهنگی و احساسی است؛ درحالی‌که غیرمکان، دارای چنین ارتباطی نیست. مکان سبب حس ریشه‌داشتن و تعلق‌داشتن به محیط می‌شود و بی‌مکانی بر عدم معنی دلالت دارد. عدم معنی، تغییر اساسی در فرم معماری را نشان می‌دهد و همچنین گویای آن است که چگونه ادراک مردم از پیوستگی با مکان، در طی دوران تغییر یافته است.
پیتر زامتور	مکان‌های آینده را براساس احساساتی که به خاطره می‌پیوندند، درک می‌کند. سعی می‌کند با استفاده از تجربه انسان‌هایی که از آن فضا استفاده کرده‌اند و به خاطرات به یاد مانده در ذهن آن‌ها، طراحی را پیش

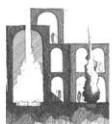


توان	ببرد. مانند فیلسوفان، آرزوی عادات و رسوم قدیمی که مدرک بی‌واسطه تجربه و خاطرات است را داشته و کمتر به دنبال مستندات آماری و ریاضیاتی در اثر خویش، است.
گوستافون	مکان را به‌عنوان مرکز معنا یا حوزه توجه براساس تجربیات انسان، روابط اجتماعی، هیجانات و تفکرات توصیف می‌کند.
رپاپورت	مدل سه وجهی شخص، دیگران و محیط را ارائه می‌کند. او معنای مکان‌های مختلف را حاصل تعامل این سه وجه و ارتباط میان این وجوه می‌داند.
آلمن و لو	نقش فرهنگ حاکم بر یک جامعه در شکل‌گیری معنای محیط، از اهمیت بالایی برخوردار است. او معتقد است مردم به یاری فرهنگ یعنی مجموعه ارزش‌ها، باورها، جهان‌بینی و نظام‌های نهادی مشترک، به محیط خود معنی داده و می‌توانند فضای بی‌معنی را به مکان تبدیل کنند.
پالاسما	تعلق به مکان، چیزی بیش از تجربه عاطفی و شناختی بوده و عقاید فرهنگی مرتبط‌کننده افراد به مکان را نیز دربرمی‌گیرد.
پرتوی	باتوجه به مشارکت حواس در فرآیند دریافت و ادراک و قراردادن کالبد و تن انسانی به‌عنوان مرکزیت ادراک مشارکت حواس پنج‌گانه در باب کیفیات حسی مصالح، نور، رنگ و قدمت و تاریخچه حضور می‌یابند. با توجه به تجربه چند حسی در معماری می‌توان گفت تجربیات حسی به واسطه تن یکپارچه گردیده و جهان و نفس همواره همدیگر را آگاه می‌کنند و به همین دلیل است که ما مکان‌های خاص را به یاد می‌آوریم که کالبدمان را تحت تأثیر قرار داده‌اند.
لغتنامه دهخدا	واژه مکان از مباحث مهم و پیچیده در عرصه معماری است و دارای ویژگی‌های منحصر به فردی است، به باور اندیشمندان و نظریه‌پردازان به هر جایی نمی‌توان مکان گفت. در پدیدارشناسی، مکان به تنهایی قابل تعریف نیست و در ارتباط با انسان، زندگی و نوع هستی او (به واسطه ساختن) وجود و معنی پیدا می‌کند. مکان، «فضای زیسته» خوانده می‌شود؛ یعنی جایی که تهی نیست، جایی که سکنی‌گزینی را تجلی می‌بخشد و از هویت آکنده است.
	هم مکان صیغه اسم ظرف است مشتق از کون به معنای «بودن» و به معنای مطلق «جا» بودن، خود به معنای «وجود هستی» و «هستی داشتن» است.

۴-۲- بررسی مفهوم مکان از دیدگاه مارتین هایدگر

از دیدگاه مارتین هایدگر، مکان جایی بنیادی و اصلی است، درحالی‌که فضا از یک مکان پیروی می‌کند و به‌عنوان یک نوع رابطه بین مکان‌ها به‌وجود می‌آید. او ارتباط کلی بشر با مکان را با مقایسه‌ای که بین ساختمان و پروراندن در کشاورزی مطرح می‌کند. ساختمان به‌معنی پروراندن، در این‌گونه ساختن، حفظ و نگهداری آنچه ساخته می‌شود، مد نظر است. سکنی‌گزیدن، موجودات فانی (انسان) را حفظ و نگهداری می‌کند. این ویژگی بنیادین سکنی‌گزیدن است. در آرامش بودن و به آرامش رسیدن. هایدگر در اینجا با توجه به معنای سکنی‌گزیدن، آدمی را این‌گونه لحاظ می‌کند، روی زمین و به آسمان اشاره می‌کند. زمین و آسمان یعنی ماندن آن دو با یکدیگر در مقابل قدسیان. درواقع با این سکنی‌گزیدن، عالمی شکل می‌گیرد که دارای چهار وجه است و هایدگر از آن به چهارگانه تعبیر می‌کند (Rogers, ۲۰۰۳، ۲۴).

یکی از ویژگی‌های مکان، گردآوری همه چیزها است. دازاین با مکان در ارتباط است. سکنی‌گزیدن انسان در فضا با ارتباط برقرارکردن عناصر چهارگانه (آسمان و زمین، خدایان، میرایان) میسر می‌شود. هایدگر شعر را به‌مثابه یک نوع زندگی می‌نامد و این فرم ایده‌آل ساخت‌وساز است. خلق شعر به ما اجازه سکنی می‌دهد که نوعی ساختن است؛ بنابراین برای ساختن ما باید به آنچه که انسان به‌عنوان ماهیت سر پناه می‌گوید فکر کنیم و از شعر به مثابه



محل اقامت اندیشید. اگر این‌گونه عمل کنیم به ماهیت ساختن پی برده‌ایم (امیری‌پویا و همکاران، ۱۴۰۱).
«مکان» در اندیشه هایدگر برای او در جهان بودن مختص دازاین است و سایر هستموندها به واسطه حضورشان برای دازاین در جهان حاضر می‌شوند. از منظر وی در - بودن (Inhood) اهمیت بسیاری دارد و از همین مجرا، در-جهان - بودن را برای دازاین توضیح می‌دهد. مدلول مکانیت دازاین ذاتا هستی‌تویدستی نیست، «نه چیزی است چون پیشامدی در نقطه‌ای از جهان - مکان و نه هستی‌تویدستی‌ای است در مکانی. این هردو از نوع هستی هستندگانی است که در درون جهان در معرض مواجهه قرار می‌گیرند؛ اما دازاین در جهان هست، و این یعنی دازاین با هستندگانی که در جهان در معرض مواجهه واقع می‌شوند مراوده‌های مأنوسانه و پردازشگرانه دارد» (Heidegger, ۲۰۰۸: ۲۷۸).

لازم است پیش از ورود به اصل بحث هایدگر در مورد مکان به مفهوم توی دستی و فرادستی در اندیشه او پرداخته شود. هایدگر، هستندگان را از دو وجه مورد توجه قرار می‌دهد، یک وجه توی‌دستی و وجه دیگر فرادستی. آن هستندگی که به‌عنوان ابزار در دست دازاین است، تویدستی است، و اگر ابزار نباشد، فرادستی به‌حساب می‌آید.
ابزار ذاتاً عبارت است از: «چیزی برای». هایدگر می‌گوید ما هستندگایی را که در دل مشغولی با آن تلاقی می‌کنیم، ابزاری می‌نامیم. او مناسبت میان دازاین و مکانیت را با توجه به در - بودن امکان‌پذیر می‌داند. اگر دازاین جهان را و سپس در جهان - بودن را مغفول قراردهد، این بی‌توجهی او را بی‌مکان و بی‌خانمان خواهد کرد. راه گریز از این بی‌خانمانی چیست؟ سرتاسر هستی و زمان‌کوششی آشکار برای پاسخ به این پرسش است. هستی‌خانه دازاین است که گم‌شده. زیست اصیل دازاین، مسیر بازگشت به خانه را به او نشان خواهد داد. شایسته است که دازاین از تلاطم شمارشگری و محاسبات به تکاپوی ساختن و سکنی گزیدن، پل بزند و مسیری از خودهمگنایی تا خودبودن را در پیش گیرد. مکانیت دازاین، اینجا بودن اوست. اینجا بودن به‌قدری حیاتی است که در بخشی از نام انسان به‌عنوان دازاین (دا+زاین) نیز متجلی شده است. انسان خودهمگنان، «این‌جایی» ندارد و مکانمند نیست. او در موضع است. انسان در موضع، موجود توی‌دستی است که هستی‌اش را می‌شود به مانند یک جسم مادی، در کنار سایر اجسام مادی در نظر آورد. در- بودن یکی از بنیان‌های هستی دازاین است، در- بودن به این اعتبار یکی از اگزیستانسیال‌هاست (هادوی و همکاران، ۱۴۰۲).

اگزیستانسیال وجه وجودی دازاین از آن حیث است که پیش از حضور دازاین، وجود داشته است برای مثال تهرانی بودن یا ایرانی بودن یک اگزیستانسیال است. برای هایدگر «در» دو معنای مقولی و وجودی دارد. در-جهان - بودن انسان با در-تالار- بودن صندلی متفاوت است. دازاین حضور دارد، حال آنکه این حضور برای صندلی رخ نخواهد داد. هایدگر توضیح می‌دهد، ممکن است یک صندلی مماس با صندلی دیگر باشد یا به دیوار تکیه داده شده باشد؛ اما صندلی هیچ‌گاه آگاه به این تماس و برخورد نیست. رخدادی که البته درباره دازاین متفاوت است (Heidegger, ۲۰۰۸: ۱۷۳).

هایدگر پژوهش خود درباره مکان را از گذرگاه سه مرحله عبور می‌دهد: الف. مکانیت تودستی‌های درون جهانی: هایدگر پیش از رسیدن به نسبت مکانی دازاین و پدیدارهای درون جهانی می‌بایست مکانیت اشیا و پدیدارها را مشخص کند. از نظر او پدیدارها هم به نحوی تصادفی و تویدستی در «حیز» یا محلی قرار دارند و هم به نحو تودستی «جا»یی مقرر و تنظیم می‌گردند. پرواضح است که وجه افتراق این دو معنا از یکدیگر هم آن حضور یا «قربانیت» ایشان با دازاین است. «خصلت قرب؛ خصلت تودستی‌هایی است که در مراوده‌های هرروزی‌مان (به‌عنوان دازاین) با آن‌ها سر و کار داریم» (هادوی و همکاران، ۱۴۰۲).



در این بند به معنای قرب بیشتر پرداخته می‌شود. به هر حال برای ما مشخص است که شیء تودستی همان‌گونه که از نامش برمی‌آید، در ملاحظات و حساب‌گری‌های دازاین جایگاه خاصی برایش معین گردیده است. «بالا» آنی است که روی سقف است و پایین آنی است که بر کف زمین افتاده و یا پشت آن است که پشت درجامانده است. همه این کجاها در گذارها و راه‌های مراوده هرروزینه آشکار و فراگردبینانه واگشوده می‌شوند، نه چنان است که از طریق اندازه‌گیری نظری مکان ثبت و فهرست شوند (Heidegger, ۲۰۰۸: ۲۷۶-۲۷۵).

هایدگر شیء تودستی را در تلاطم یک مجموعه معنا می‌کند. این تلاطم بیش از آن که ریشه‌ها و علل شکل‌گیری مجموعه را مورد توجه قرار دهد، نحوه گره‌خوردگی زیست دازاین با آن مجموعه را افاده می‌کند. هایدگر برای توضیح بیشتر از خورشید مثال می‌آورد. خورشید در مقام یک شیء فرادستی، کره‌ای است آتشین که از شرق سر بر می‌آورد و در غرب فرو می‌رود. در چنین حالتی دور و نزدیک آن با زمین، ولو آن که قابل اندازه‌گیری باشد، گره‌گشا نیست. زمانی گره‌گشا است که در تلاطم مجموعه‌ای دیگر جای می‌گیرد. و مکانیت خورشید بر اساس «به‌کجایی» تعریف می‌شود. خورشید به‌کجای این مجموعه مرتبط و متعلق است؟ طلوع و نیمروز و شبانگاه خورشید زمانی مبدل به معنایی گره‌گشا می‌شوند، که برای مثال خانه‌ای را براساس این جای‌گیری‌ها بنا می‌کنیم، تا بخشی از خانه در نیمروز آفتاب‌گیر باشد و بخشی دیگر سایه‌سار؛ البته این مجموعه و تلاطم حاکم بر آن به همین‌جا قطع نمی‌شود، بهره‌گیری از امکانات بخش آفتاب‌گیر و سایه‌سار خانه، تلاطم این مجموعه را تداوم می‌بخشد. این به‌جایی تعلق‌گرفتنی خاص و فعلی خود را بر وفق خصلت ابزاری تودستی بودن، یعنی بر وفق تعلقش به کلیتی ابزاری، جهت می‌دهد (هادوی و همکاران، ۱۴۰۲).

مکانیت در- جهان - بودن: هایدگر، دازاین و سایر هستندگان را در مؤانست و مراوده می‌داند، و این معنای در- جهان - بودن است. اگر مکانیت به نحوی از آن‌ها مناسبتی با دازاین دارد، این مناسبت تنها به سبب در- بودن است که امکان‌پذیر شده است؛ اما مکانیت دازاین از دو خصلت نشان دارد: رفع دوری و جهت‌گیری.

«رفع دوری» برای هایدگر این عبارت متضمن فاصله فیزیکی نیست. در واقع برای او استبعاد و تقرب ما به یک شیء نباید صرفاً با متر و معیار فاصله اندازه‌گیری شود؛ در نتیجه رفع دوری را هم نباید در سیاق فواصل جسمانی و فیزیکی تعبیر و معنا کنیم. رفع دوری گویای زدودن فاصله از چیزی یا به بیانی دیگر، به نزدیک آوردن آن چیز است. دازاین ذاتاً رافع دوری است. دازاین در مقام آن هستنده‌ای که هست می‌گذارد که هر هستنده‌ای در قرب او در معرض مواجهه قرار گیرد (Heidegger, ۲۰۰۸: ۲۷۹). این به نزدیک آوردن متضمن یک اندازه‌گیری دقیق و حساب‌شده، نیست. همان‌گونه که از متن مشخص است، در مقام مواجهه دازاین با شیء تعریف می‌شود.

اصطلاحات و عباراتی که ما در زندگی روزمره‌مان نیز به کار می‌بریم تا فاصله خود از مقصد یا مقصودی را به نحوی برسانیم، همین‌گونه‌اند. به طور مثال می‌گوییم تا یک دقیقه دیگر به تو می‌رسم! این یک دقیقه به معنای شصت ثانیه نیست، اساساً برای نمایش دادن فاصله‌ای دقیق در واقعیت به کار نمی‌رود. ارجاع یک فاصله زمانی به طرفه‌العینی کوتاه، محصول سطح توقع ما از به نزدیک آوردن مقصد است و نه محاسبه یک بازه زمانی دقیق یا مسیری مشخص؛ لذا هایدگر تأکید دارد رفع دوری از مقومات هستی دازاین است و این رفع دوری از چیزی در معنای از سر راه برداشتن، تنها یکی از اطوار معین و واقعی رفع دوری است (هادوی و همکاران، ۱۴۰۲).

تبادر به نوعی از «تبادر» (تبادر از مباحث مربوط به وضع، علائم حقیقی و مجاز است، که نخستین علامت تشخیص حقیقت به حساب می‌آید. جعل این واژه از آن روست که تبادر در ادبیات اندیشه اسلامی حائز معنا و سبقه است و به نظر نگارنده، نزدیک‌تر از آنی است که «جمادی» تحت عنوان «به نظر آمدنی» ترجمه کرده است). هایدگر



در توضیح این مفهوم، تمایز میان شیء تودستی و فرادستی را مورد توجه قرار می‌دهد: «راهی که درواقع طولانی‌است، می‌تواند از راهی که در واقع کوتاه‌تر است، نزدیک‌تر به نظر آید، اگر که آن راه کوتاه، راهی صعب باشد و درازایی پایان‌ناپذیر را متبادر کند. بدین ترتیب آن چه تبادر می‌یابد، جهان پیش روست که به شکلی موثق تودستی است» (Heidegger, ۱۹۶۲: ۱۳۸)؛ لذا شیء فرادستی موضوع رفع دوری نخواهد بود؛ بلکه رفع دوری برای دازاین صرفاً در رابطه با شیء تودستی اتفاق می‌افتد. هایدگر در این خصوص، مثال فرد عینکی را برگزیده‌است. برای کسی که عینک می‌زند و از طریق آن به بهبود بینایی‌اش کمک می‌کند، با آنکه عینک روی بینی‌اش و در تماس مستقیم با صورت او قرار گرفته است؛ اما به نسبت تابلویی که بر دیوار نصب شده و فرد عینکی آن را مشاهده می‌کند، عینک دورتر خواهد بود. و یا در نسبت شاگردی که بر نیمکت کلاس تکیه زده و به بازی سایر شاگردان در حیاط مدرسه خیره شده نیز به همین منوال است. شاگرد دور از کلاس و صوت و مطلب معلم و نیمکت است و نزدیک‌تر به وقایع حیات مدرسه. انسان همواره به چیزی نزدیک خواهد بود که بیش از همه مورد توجه او است.

هایدگر در ادامهٔ مبحث دوم پیرامون مکان، نکات بدیعی را نیز درباره جهت‌گیری بیان می‌دارد. او جهت‌گیری را متعلق به رفع دوری می‌داند؛ یعنی آنجا که دازاین در مکان بودن دارد. چپ و راست اموری سوژکتیو نیستند که سوژه نسبت به آنها احساسی داشته باشد؛ بلکه جهات مربوط به جهت‌یافتگی در جهانی هستند که همواره پیشاپیش تودستی بوده است (Heidegger, ۲۰۰۸: ۲۸۸).

با این توضیحات این گونه به نظر می‌رسد که دازاین در مکان است که رافع دوری می‌شود و این رفع دوری از پدیدارهای یک مکان توأمان است با جهت‌گیری‌ای که از جانب مکان به ما عرضه می‌شود. برای مثال شهر به عنوان مکان جهت‌های خاص خود را دارد که با عناوینی مانند شمال‌شهر، شرق‌شهر یا پایین‌شهر و بالای‌شهر آن‌ها را بیان می‌کنیم. آب و هوای خوب یک شهر ممکن است در جنوب آن یا شمال آن قرار گرفته باشد و این خود جهت‌گیری دازاین به سمت رفع دوری از پدیداری به نام آب و هوای یک شهر است.

مکانیت دازاین و تعیین مکانی جهان سومین مرحلهٔ منظور نظر هایدگر در پژوهش مکانیت دازاین و تعیین مکانی جهان در مکان، مسألهٔ مکان‌مندی دازاین و مکان است. هایدگر در توضیح این مطلب عبارتی روشن را مطرح می‌کند که احتمالاً بیان آن در ابتدا راهگشای مسیر ما باشد. نه مکان در سوژه است و نه جهان در مکان. برعکس مکان است که در جهان است؛ زیرا در جهان بودن که مقوم دازاین است مکان را گشوده و آشکاره کرده است (هادوی و همکاران، ۱۴۰۲: ۵۵۲).

دازاین همواره در جهان بودن دارد و از این طریق همیشه پیشاپیش «جهانی» را کشف کرده است. توجه به جهان آن‌چنان که هایدگر در بالا اشاره کرده است، از طریق در مکان بودن رخ می‌دهد. دازاین بدون مکان‌مندی امکان کشف و آزادسازی هستندگان را ندارد، چرا که دازاین به مدد آنجا (DA) بودن است که توجهش نسبت به عالم جلب می‌شود. هایدگر در این بخش می‌کوشد تا دایرهٔ افعال دازاین را گسترش دهد و پیوندی میان آن دو مرحله پیشین برقرار سازد. مکانیت تودستی‌های درون جهانی و مکانیت در جهان بودن در سومین مرحله، یعنی مکان‌مندی دازاین و مکان به نتیجه‌ای خاص منجر می‌شود. مکان بخشیدن آن است که گذاشته شود تا هستندگان درون جهانی در معرض مواجهه قرار گیرند و این همان چیزی است که برای در جهان بودن نقش مقوم دارد (Heidegger, ۲۰۰۸: ۲۹۱).

مکان بخشیدن یا جادادن اگزیستانسیال دازاین است. در واقع دازاین نه تنها خود را می‌بایست در جایی قرار دهد تا توجه نسبت به جهان ایجاد سازد، بلکه در مواجهه با تودستی‌ها نیز آن‌ها را در مکانی تعریف می‌کند. نتیجهٔ



این مسیر آن است که دازاین ساختاری از معنا را ایجاد کرده است که مؤثر بر زندگی او و متأثر از اهتمام دازاین خواهد بود. از طرفی دازاین در این ساختار معنایی مشغول انجام افعالی است که متناسب با این ساختار باشد و از طرف دیگر هر اهتمام و توجه دازاین می‌تواند این ساختار را مورد تغییر قرار دهد.

هایدگر در کتاب شعر و اندیشه رهایی در این خصوص به تحلیل زبانی و ریشه‌شناسی واژه Bauen می‌پردازد و با طرح این پرسش که Bauen به چه معناست، به توضیح و تفصیل آن برآمده است. در انگلیسی کهن و آلمانی کلمه ساختن Buan یعنی سکونت و ماندن و اقامت‌کردن در محلی خاص. معنای واقعی فعل Bauen که اکنون محجور شده، سکونت کردن است (هایدگر، ۲۰۰۳: ۵). هایدگر بدین طریق سکونت را در اعداد ساختن‌ها و مراقبه کردن‌ها قرار می‌دهد، درواقع مکان آنجایی شکل می‌پذیرد که ساختنی صورت گرفته باشد. هایدگر در ادامه توجهش به زبان و واژگان، Bin در آلمانی را که به معنای بودن است، از ریشه Bauen می‌داند و لذا انسان را تا جایی صاحب هست بودن می‌خواند که سکنی دارد. شیوه‌ای که تو هستی و من هستم، حالتی که ما انسان‌ها در روی زمین هستیم Baun (سکنی) است (هادوی و همکاران، ۱۴۰۲: ۵۵۲). از طرف دیگر واژه Bauen به معنای مراقبت نیز هست. چنین ساختنی تنها به معنی مراقبت است. مراقبت از رشدی که به ثمره مناسب خود می‌انجامد؛ ولی نمی‌توان آن را به معنی حفظ و پرورش و درست کردن چیزی دانست (Heidegger, ۲۰۰۳: ۷). این توضیحات هایدگر از آن رو است تا نشان دهد دازاین در جهان بودنش را مشروط به سکنی گزیدن و آزاد کردن می‌داند. آزاد کردن به معنای نگهداری کردن است؛ ولی ضرورتاً مستلزم این نیست که به آنچه نگهداری می‌شود آسیبی نخواهد رسید. نگه داشتن واقعی زمانی است که چیزی در ماهیت خودش رها شود. زمانی که آنها را در «محافظة آرامش»، رها می‌سازیم (هادوی و همکاران، ۱۴۰۲: ۵۵۳).

هایدگر در مطالعات هستی‌شناسانه خود نه تنها مکان را امری ذهنی نمی‌انگارد، بلکه آن را در نسبت با وجود مورد تأمل قرار می‌دهد (صافیان و انصاری، ۱۳۹۳). در اندیشه او، وجود آدمی زمانی می‌تواند معنادار باشد که انسان بتواند جهان را در قالب کلیتی از کیفیت‌های واقعی (چهارگانه) در مکان انکشاف نموده و با محیط انس بگیرد در چنین حالتی است که به سکنی‌گزینی واقعی نایل آمده است. سکونت کردن به معنی بودن انسان در میان چهارگانه آسمان، زمین، آسمانیان و زمینیان است، یعنی در صلح به سربردن با این چهارگانه (Heidegger, ۱۹۷۱: ۱۴۹).

انسان برای سکنی‌گزینی و به تعبیر هایدگر «باشیدن» بایستی اقدام به ساختن و بناکردن نماید و با این عمل (ساختن)، جهان خود را در قالب مکان به تصویر می‌کشد و به آن ساختار می‌دهد. باشیدن در میان آسمان و زمین به معنی «استقرار یافتن» در «میانۀ چیزها» است؛ یعنی عینیت‌بخشی وضعیت عمومی چنان مکانی انسان ساخت.

باشیدن انسان در مکان (استقرار یافتن) منوط به عملکردها و اقداماتی است که مکان در جهت نمایان سازی، تکمیل سازی و نمادین سازی به عمل آورده و چیزی را به حضور می‌آورد، چیزی که هایدگر آن را حقیقت می‌خواند. در فلسفه او- در انکشاف حقیقت - مکان، زمانی جهانی را درخود می‌نشانند که در کشاکش زمین و آسمان شکل گرفته باشد و حقیقتی را درخود گشوده می‌دارد و بر زمین مستقر می‌کند. از دیدگاه هایدگر زمین قرارگاه عالمی است که هنر آن را از کتم نامستوری به ظهور می‌رساند. جهان بدون زمین گشوده نمی‌گردد و مهم‌تر از آن ماندگار و برقرار نمی‌شود (کدخداهمدی و همکاران، ۱۳۹۹: ۱۲۳).

در فلسفه متأخر هایدگر - در انکشاف جهان - وی مکان را جایگاه نشست چهارگانه دانست. زمین، آسمان، زمینیان و آسمانیان چهارگان‌اند که برای مرئی کردن آن بایستی مکان ساخته شود. در اندیشه او هستی برای حضور نیازمند مکان است. او گوهر مکان را در ساختن برای باشیدن (اقامت کردن) می‌داند، با اقامت کردن در مکان است



که چیزها بر پایه گوه‌ری یگانه با هم پیوند و ارتباط می‌یابند (پرتوی و باقریان، ۱۳۹۵: ۲۲).

براساس تفکرات هایدگر (در حوزه پدیدارشناسی هستی‌شناسانه) امکان بررسی عمیق‌تری از حقیقت مکان را در اختیار می‌گذارد. پدیدارشناسی هرمنوتیکی روشی بر پایه تفسیر هر گونه شیء فیزیکی است که به نوعی با معنای انسانی مرتبط بوده و پژوهشگر باید راه‌هایی را برای کشف معنا از خود پدیده به دست دهد (seamon, ۲۰۰۰: ۱۲۷). به اعتقاد وی وجود آدمی وجودی مکان‌مند است و اگر مکان را از او بگیریم به معنای آن است که وجودش را از او گرفته‌ایم (صافیان و انصاری، ۱۳۹۳: ۵۹). از دید او پدیدارشناسی روشی است برای پرسش و اندیشیدن از هستی و هر آنچه جلو چشمان ما قرار داشته است. از منظر پدیدارشناسی، هیچ ارتباط دوگانه‌ای بین جهان و انسان وجود ندارد و تنها صمیمیتی در هم تنیده وجدانشدنی بین انسان و جهان وجود دارد (seamon, ۲۰۱۳).

در پدیدارشناسی، نه انسان به طور تجربیدی مورد بررسی قرار می‌گیرد، نه جهان، بلکه توجه اصلی به انسان - در- جهان معطوف است. بودن - در- جهان شاخصه اصلی هستی بشر و مؤید این واقعیت است که هر آنچه هست محیطی دارد (پرتوی، ۱۳۹۲: ۴۹).

بودن - در- جهان بدین معنا است که انسان از محیط خود جدا نیست و در آن غوطه‌ور است؛ به عبارت دیگر می‌توان گفت، نوعی وحدت و یگانگی غیر قابل تفکیک بین انسان‌ها و دنیای آن‌ها وجود دارد. این موقعیت همیشه داده شده و غیرقابل‌گریز، چیزی است که هایدگر آن را دازاین یا وجود - در- جهان می‌نامد (پرتوی، ۱۳۹۲: ۴۹). اصطلاح «دازاین» به معنای تحت‌اللفظی «ما آنجا (یا اینجا) در این جهان هستیم»؛ به این معنی است که انسان همواره فهمی از هستی خود - در حالات، وضعیت‌ها و موقعیت‌ها - دارد (پرتوی و باقریان، ۱۳۹۵: ۲۱). دازاین به واسطه زبان بر عالم گشوده می‌شود. سخن گفتن به کشف خود دازاین و هستی چیزهای درون جهان می‌انجامد؛ بنابراین سخن گفتن آن وجه از وجود است که راه به سوی کشف جهان می‌برد و از طریق آن دازاین جهان دارد (صافیان و انصاری، ۱۳۹۳: ۶۱).

درهم تنیدگی انسان و جهان آغازگر بحث هایدگر در کتاب هستی و زمان است. سخن آغازین او بیانگر وجود موجودی است که جهان دارد و در جهان است. این عبارت بدان معنا است که انسان در جهان حضور داشته، جهان به نزد او حاضر است، این دلالت بر انفتاح و گشودگی این دو، به مثابه یک کل در هم تنیده و به هم پیوسته است. این در هم تنیدگی دو نگاه را در افکار هایدگر می‌نشانند: ۱- انسان به نسبت درهم‌تنیدگی و تعلق‌مندی‌هایش به جهان است که توان و امکان گردهم‌آوردن چیزها را داشته و گرایش ذاتی در نزدیک کردن در او پدید می‌آید. ۲- درهم‌تنیدگی انسان و جهان هر دو را تاریخ‌مند می‌کند. تاریخ‌مندی یعنی بنیاد داشتن در گذشته یا ریشه داشتن در تاریخ است. تاریخ‌مندی انسان و جهان، هم از انفتاح و گشودگی‌شان به هم ناشی می‌شود و هم تعلق‌شان به مبدأ برمی‌گردد که ریشه و بنیاد چیزهاست (پرتوی و باقریان، ۱۳۹۵: ۲۱).

انسان با بناکردن و ساختن روی زمین و هستی یافتن، جهان خود را در قالب گردآوری چهارگانه در چیزها فراهم می‌آورد و مکان پدیدار می‌گردد. ساختن مکان در واقع همان معماری است. معماری به عنوان هنر، حقیقت مکان را در کار می‌نشانند و این‌گونه هنر مکان می‌شود. این هنر مفاهیم محیط را گردآوری کرده و از طریق ساختن عینی می‌کند (صافیان و انصاری، ۱۳۹۳: ۶۳).

نکته قابل تأمل این است که هر ساختمانی به سکنی‌گزینی نمی‌انجامد. وقتی سکنی‌گزیدن حضور چهارگانه را در چیزها نگه‌دارد، در واقع ساخته است (شولتز، ۱۳۸۱: ۱۲). هایدگر معتقد است که رابطه انسان با فضا چیزی جز باشیدن (سکنی‌گزیدن) به معنای گوهرین آن نیست و کیفیت سکنی‌گزیدن با کیفیت ساختن رابطه مستقیمی دارد



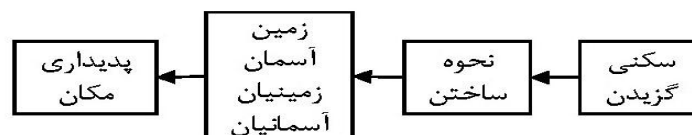
و ساختمان‌های برجسته و تاثیرگذار از «محافظتی» ناب برمی‌خیزند (هایدگر، ۱۳۸۱: ۷۶). محیط ساخته شده در واقع انعکاس نحوه در - جهان - بودن آدمی و دریافت او از جهان است. «بنا» به عنوان «چیز» جایی فراهم می‌آورد تا چهارگانه در آنجا وحدت یابند. با گردهم آوردن چهارگانه در یک جا «مکان» پدیدار می‌گردد؛ لذا بر پا شدن مکان با یگانگی و انجمن زمین، آسمان، زمینیان و آسمانیان حاصل می‌گردد.

جدول ۲: خصوصیات مکان از دیدگاه هایدگر (نگارنده)

مکان	- بنیادی و اصلی - فضا از مکان پیروی می‌کند - اندیشیدن، ساختن، سکنی‌گزیدن - در آرامش بودن و به آرامش رسیدن
------	--

جدول ۳: مراحل پژوهش هایدگر درباره مکان (نگارنده)

هایدگر پژوهش خود درباره مکان را از گذرگاه سه‌مرحله عبور می‌دهد	- مکانیت تودستی‌های درون جهان - مکانیت در جهان بودن - مکانیت دازاین و تعیین مکانی جهان
--	--



شکل ۱: رابطه پدیداری مکان با سکنی‌گزیدن (کدخداحمدی و همکاران، ۱۳۹۹).

۳-۴- بررسی مفهوم مکان از دیدگاه کریستین نوربرگ شولتز

کریستین نوربرگ شولتز، معمار و نظریه‌پرداز نروژی، تفکرات هایدگر را وارد عرصه معماری کرد و معتقد بود که معماری بیان‌نیت‌های انسان از وجود در این جهان است (شولتز، ۱۳۹۱: ۱۴). شولتز در ترجمان آراء هایدگر به معماری، معماری را حاضرسازی جهان و فراهم‌سازی معنا می‌خواند که محل را به مکان تبدیل می‌کند، یعنی معنی‌های بالقوه‌ای که در محیط حاضرند، بر آدمی گشوده شود؛ زیرا از کارکردهای وجود، برملاکردن و گشودن است. هستی و وجود خاص آدمی در پی آن است که حجاب را از رخ سایر هستی‌موندها برکشد و آن را در برابر خویش بگشاید (صافیان و انصاری، ۱۳۹۳: ۷۱). وی عناصر وجودی (حوزه، مسیر، مقصد) را در نشانیدن جهان در مکان، معنادار می‌داند. چنین امری هم مبنای انتظام‌بخشی و معنابخشی به مکان بوده و هم به انسان در مکان، پایگاه وجودی می‌بخشد (پرتوی و باقریان، ۱۳۹۵: ۲۲).

با توجه به این‌که معماری تنها هنر ساختن است، می‌تواند حقیقت مکان را در قالب چهارگانه گردآوری کرده و از طریق ساختن عینی سازد. درواقع شولتز معتقد بود که ساختن مکان، موجب عینیت‌بخشی به فضای وجودی می‌شود. وجه ساختن معماری و جزئیات عینی آن، محیط را شرح می‌دهد و ویژگی‌های آن را برای انسان آشکار می‌کند (شاهچراغی و بندرآباد، ۱۳۹۴: ۲۱). شولتز معتقد است که برای آشکارسازی جهان واجد اثر، ساختاری هماهنگ بین زبان معماری ناشی از ابزارهای معماری و زبان گفتاری ناشی از سکونتگاه‌های هستی به‌وجود آید (کدخداحمدی و همکاران، ۱۳۹۹: ۱۲۳).

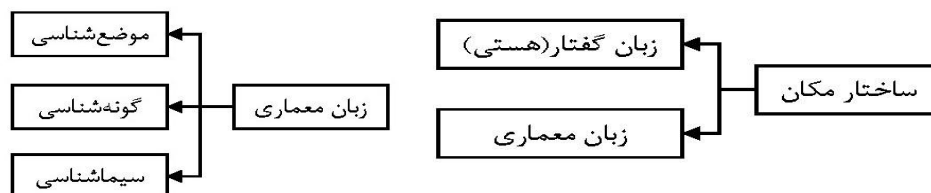
از دیدگاه او اگر ابزارهای معماری را چونان «زبان معماری» تعریف کنیم، مقصودمان چیزی فراسوی



تمثیل‌های سطحی است. زبان گفتار- به‌رغم همه تفاوت‌ها و تنوع‌های فرهنگی‌ای که در آن وجود دارد - ساختار بنیادین مشترکی دارد که به تعبیر هایدگر «سکونتگاه هستی» است. این سکونتگاه ظرفیت آن را دارد که صورت‌های گوناگون آشکارگی‌های زیست جهان را به بیان درآورد. زیست‌جهان باید در قالب زبان معماری به جرا درآید و تحقق یابد. اکنون با فرض اینکه زبان گفتاری و زبان معماری به جهانی واحد باز می‌گردند، نتیجه می‌گیریم که باید ساختارهای هماهنگ داشته باشند (صافیان و انصاری، ۱۳۹۳: ۶۲).

او زبان معماری را در برپایی مکان‌های معنادار در سه واژه گونه‌شناسی، سیماشناسی و موضع‌شناسی بیان می‌دارد. گونه‌شناسی، سیماشناسی و موضع‌شناسی همراه با هم زبان معماری را تشکیل می‌دهند. گستره زبان معماری در کل ترجمان فضامندی زیست جهان در فرم ساخته شده است. این ترجمان از طریق روند گرد هم آوردن رخ می‌دهد (کدخداحمدی و همکاران، ۱۳۹۹: ۱۱۲).

گونه‌شناسی یا تیپولوژی خود را با تجلیات شیوه‌های سکونت درگیر می‌سازد. مفهوم لغوی این واژه گویای آن است که مکان‌ها گردآورنده تعداد بیشماری از موضوعات دارای اختلافات بنیادی نبوده، بلکه به جهانی سرشار از هویت‌های واجد معنی شکل می‌بخشد. معماری به واسطه چگونه ایستادن بین زمین و آسمان در این چشم‌اندازهاست که جهانی را به حضور آورده و معنا می‌بخشد (پرتوی و باقریان، ۱۳۹۵: ۲۳). موضع‌شناسی یا مکان‌شناسی که از آن به توپولوژی هم نام برده‌اند، با نظام فضایی در ارتباط بوده و متضمن تهیه مکان برای نهادهاست، در آثار منفرد معماری در قالب «آرایش فضایی» انسجام می‌یابد. آرایش فضایی خود را در نحوه آمیزش زمین و آسمان و در قالب چهار چشم‌انداز (کیهانی، کلاسیک، رمانتیک و ترکیبی) به دست می‌دهد که هر کدام از آن‌ها به عنوان منظر، از روح مکان متفاوتی برخوردارند (کدخداحمدی و همکاران، ۱۳۹۹: ۱۲۳).



شکل ۲: ساختار مکان در تفکر شولتز (کدخداحمدی و همکاران، ۱۳۹۹).

این چشم‌اندازها براساس مقوله‌های چیز، نظم، خصلت، نور و زمان فهمیده می‌شوند. چیز و خصلت بعدهای زمینی هستند در حالی که نظم و نور به واسطه آسمان معنی می‌یابند. زمان بعد ثبات و تغییر بوده و فضا و خصلت را به بخشی از واقعیتی زنده تبدیل می‌کند که هر لحظه به مکانی ویژه یا روح مکان داده می‌شود (شولتز، ۱۳۸۸: ۵۲). سیماشناسی یا مورفولوژی به «چگونگی» شکل مصنوع مربوط بوده و در هر یک از آثار منفرد معماری در قالب «تفصیل صوری» یا فرم معماری انجام می‌یابد و بر ترکیب محیط مصنوع با محیط طبیعی دلالت دارد. شکل مصنوع همواره در ارتباط با هستی بین زمین و آسمان یعنی ایستادگی، برخاست و گشودگی خود را بروز می‌دهد. «ایستادگی» و «برخاستن» به ترتیب مبین وابستگی به زمین و آسمان بوده و «گشودگی» به نفوذ متقابل در محیط، یعنی وجود ارتباط بین بیرون و درون ارجاع می‌گردد (شولتز، ۱۳۸۱: ۴۰).

در مجموع، مشخصه یک فرم معماری توسط چگونگی «بودن» آن در میان زمین و آسمان تعیین می‌گردد. واژه «فرم» در اینجا به «عناصر» شناخته شده یک ساختمان اشاره دارد (کدخداحمدی و همکاران، ۱۳۹۹: ۱۲۳). معنای مکان از دیدگاه نوربرگ شولتز از جمله مواردی است که می‌تواند به ارتقاء و تبدیل فضای معماری به مکان معماری کمک کند. یک مکان از فضا و کاراکتر تشکیل شده است (Schulz، ۱۹۹۶: ۴۳۲). مکان، هویت ویژه‌ای را تعیین می‌بخشد که برآمده از عوامل ملموسی است که در کنار هم عالمی را تشکیل می‌دهند، عالمی که متفاوت از دیگر مکان‌هاست (طه‌پوری، ۱۳۹۶: ۷۵).

شولتز بین هویت و مکان ارتباط عمیقی می‌یابد و مکان را تعیین کننده هویت انسان می‌داند بر این اساس، ایرانی بودن هویتی است که مدیون در مکان ایران قرار گرفتن است و با هویت رومی بودن متفاوت است. شولتز معتقد است مکان با برقراری اتحاد بین جمعی از انسان‌ها به آن‌ها هویتی مشترک می‌بخشد و از این طریق پایه‌های هم‌نشینی و جامعه را استوار می‌کند (شولتز، ۱۳۸۱: ۱۴). وقتی در معرفی هویت، خود را متعلق به یک مکان می‌دانیم؛ خود را از دیگرانی که متعلق به آن مکان نیستند، جدا می‌کنیم و با گروهی که با همین عنوان معرفی می‌شوند، دارای اشتراکات زیادی از جمله؛ تاریخ، جغرافیا، نژاد، دین، زبان، رسوم و باورها و غیره می‌شویم (بارکر، ۱۳۹۱: ۳۹۷).

شولتز اهمیت مکان را در هویت‌سازی عمیق می‌داند و می‌گوید: هویت در اصل عبارت است از درونی کردن چیزهایی که نسبت به آن‌ها شناخت پیدا کردیم و احراز هویت گشودگی و باز بودن به روی «شخصیت محیط» است (شولتز، ۱۳۸۱: ۱۴). مبحث هویت مکانی سبب ورود اصطلاحاتی چون روح مکان و حس مکان به پدیدارشناسی معماری شد. هویت‌پذیری از طریق مکان در اصل به معنای پذیرفتن «شخصیت» یا «روح» آن مکان است (عبدالهیان و همکاران، ۱۴۰۲: ۱۶۰). روح مکان، معناهایی است که توسط مکان گرد هم آمده‌اند (شولتز، ۱۳۸۸: ۲۴۰). روح مکان نسبت تنگاتنگی با زمین و هرآنچه ملموس و مادی است دارد (شولتز، ۱۳۹۱: ۱۷۶). وقتی چشم‌انداز مسکونی انسان با او نزدیکی پیدا می‌کند، فضا، فرم و صورت با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند و تأثیر مکان را چند برابر تشدید می‌کنند، این تأثیر را تحت عنوان روح مکان مورد بررسی قرار می‌دهند (عبدالهیان و همکاران، ۱۴۰۲: ۱۶۵).

یک مکان ممکن است با گذر زمان تغییر کند؛ اما روح مکان ثابت و پایاست، هاله‌ای تام و تمام است که باید به فهم ما درآید و بتوانیم با آن ارتباط برقرار کنیم. روح مکان به واسطه تجربه ما از مکان درک می‌شود و سبب فردیت و منحصربه فرد بودن مکان‌های مختلف می‌شود (رلف، ۱۳۸۹: ۶۴). در ایجاد آن مواردی چون ساختارهای فضایی، الگوهای مربوط به موقعیت طبیعی، بافت‌ها، شرایط طبیعی مثل نور، باد و صدا، به علاوه مردم و الگوهای وقایع انسانی نقش دارند (پرتویی، ۱۳۹۲: ۱۹۵).

مکان انسان - ساخت در هرجا که باشد ناگزیر زیر آسمان قرار دارد. آسمان و جلوه‌های آن نظیر نور، حرکت ابرها و روز و شب بر کیفیت شناخت مکان تأثیر می‌گذارد. نور عمومی‌ترین پدیده طبیعی است که در ساعات مختلف شبانه‌روز جلوه دگرگونی می‌یابد، ضرب‌آهنگ گذرای طبیعت و بی‌ثبات‌ترین پدیده‌های طبیعی است. تغییرات نور خورشید بیانگر گذر زمان است و زمان یکی از عوامل مؤثر برای شناخت مکان است. «ویژگی هر مکان تا حدی تابع زمان است و با فصل‌ها در طول روز با آب و هوا و با عواملی که بیش‌تر تعیین‌کننده وضعیت‌های مختلف نور هستند، تغییر می‌کند» (شولتز، ۱۳۸۸: ۲۵).

«آستانه‌ها» در پدیدارشناسی مکان اهمیت ویژه دارند، مناطق گوناگون را از یکدیگر مجزا می‌کند و در عین حال پیوند می‌دهند. آستانه‌ها به مناطق مرزی و کرانه‌ها تعلق دارند و همچون دیوار خصلتی جداکننده دارند (شولتز،



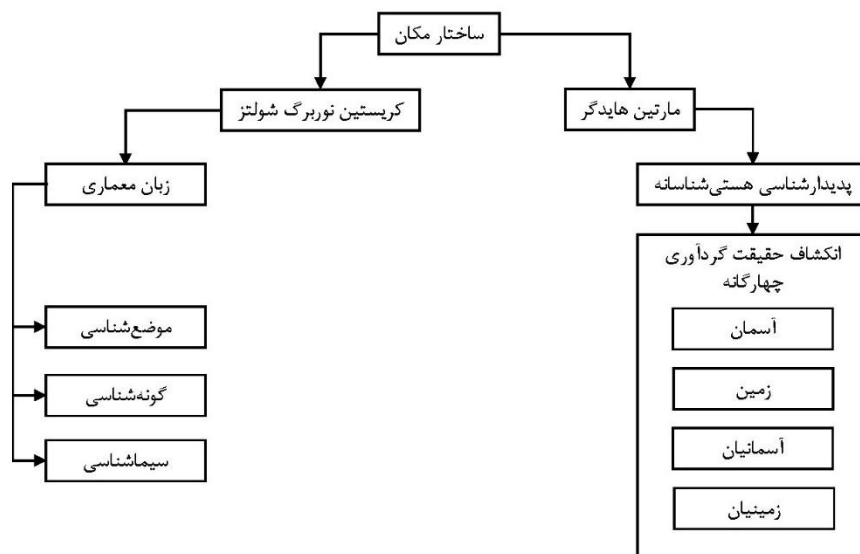
جدول ۴: دیدگاه شولتز درباره مکان (شولتز، ۱۳۸۸).

پدیدار مکان	شامل پدیده‌های ملموس و عینی (درختان و...) و پدیده‌های ناملموس (احساسات) است.
ساختار مکان	وجوه خصلت و فضا در مکان، که حالت ثابت و همیشگی ندارند.
روح مکان	روح مکان در تحصیل پایگاه وجودی انسان، جهت‌یابی (بداند کجاست) و این همان (چگونه در مکان قرار دارد) و در نهایت ایجاد حس تعلق به مکان تأثیرگذار بوده و وظیفه اصلی معماری، طراحی محیط و در نتیجه عینیت بخشیدن به روح مکان است.

۵- یافته‌های پژوهش

واژه مکان از مباحث مهم و پیچیده در عرصه معماری است و دارای ویژگی‌های منحصر به فردی است، به باور اندیشمندان و نظریه‌پردازان به هر جایی نمی‌توان «مکان» گفت. در فرهنگ جغرافیایی آکسفورد، واژه مکان «یک نقطه خاص در سطح زمین، یک محل قابل تعریف و شناسایی برای موقعیتی که از ارزش‌های بشری اشباع شده» تعریف شده است (پرتوی، ۱۳۹۲: ۷۱). در لغت‌نامه دهخدا نیز «مکان» اسم ظرف و مشتق از کون به معنای «بودن» است و معنای مطلق «جا» بودن، خود به معنای «وجود هستی» و «هستی داشتن» است (شاهچراغی و بندرآباد، ۱۳۹۴: ۲۶۰). در پدیدارشناسی، مکان به‌تنهایی قابل تعریف نیست و در ارتباط با انسان، زندگی و نوع هستی او (به‌واسطه ساختن) وجود و معنی پیدا می‌کند. مکان، «فضای زیسته» خوانده می‌شود؛ یعنی جایی که تهی نیست، جایی که سکنی‌گزینی را تجلی می‌بخشد و از هویت آکنده است (پرتوی، ۱۳۹۲: ۲۱۸).

از دیدگاه هایدگر مکان بنیادی و اصلی است، فضا از مکان پیروی می‌کند و مکان جایی است برای در آرامش بودن و به آرامش رسیدن. از دیدگاه شولتز مکان دارای سه وجه پدیدار مکان، ساختار مکان و روح مکان است که پدیدار مکان شامل پدیده‌های ملموس و عینی (درختان و...) و پدیده‌های ناملموس (احساسات) است. ساختار مکان شامل وجوه خصلت و فضا در مکان، که حالت ثابت و همیشگی ندارند و روح مکان در تحصیل پایگاه وجودی انسان، جهت‌یابی (بداند کجاست) و این همان (چگونه در مکان قرار دارد) و در نهایت ایجاد حس تعلق به مکان تأثیرگذار بوده و وظیفه اصلی معماری، طراحی محیط و در نتیجه عینیت بخشیدن به روح مکان است.





شکل ۳: جمع‌بندی نظرات هایدگر و شولتز در رابطه با مکان (نگارنده)

۶- نتیجه‌گیری

هایدگر در ساختار مکان به پدیدارشناسی هستی‌شناسانه می‌پردازد و در حقیقت گردآوری چهارگانه (آسمان، زمین، آسمانیان و زمینیان) انکشاف می‌نماید و شولتز اصول هایدگر را به ورطه معماری می‌کشد و به آن صور جدیدی تحت عناوین موضع‌شناسی، گونه‌شناسی و سیماشناسی می‌بخشد.

منابع

- افشارنادر، کامران. (۱۳۷۹). از کاربری تا مکان، معمار، (۴)، ۶-۸.
- امیری‌پویا، فائزه و همکاران، (۱۴۰۱). بررسی مکان از منظر هرمنوتیک فلسفی هایدگر (مطالعه موردی: فرهنگسرای نیاوران). مطالعات هنر اسلامی، (۴۵)، ۵۰-۶۴.
- پرتوی، پروین و باقریان، محمدصابر. (۱۳۹۵). بررسی مقایسه‌ای-تطبیقی معنای مرکز در آراء مکتب اصفهان و اندیشه هایدگر. باغ‌نظر، ۱۴(۴۸)، ۱۷-۳۰.
- حمزه نژاد مهدی، نخعی شریف امیرمسعود، عزیزی قومی هانیه. (۱۳۹۹). (بررسی امکان تفسیر و گونه‌شناسی شهرهای ایرانی-اسلامی بر اساس نظریه‌ی روح مکان شولتز، تعریف روح مکان شهرهای ایرانی-اسلامی و جستجو آرمانشهر ایرانی فرهنگ معماری و شهرسازی اسلامی ۵ (۱): ۲۱-۱).
- صافیان، محمدجواد و انصاری، مائده. (۱۳۹۳). بررسی شرایط امکان تحقق حقیقت مکان و سکنی‌گزیدن. پژوهش‌های هستی‌شناختی، ۳(۶)، ۵۷-۷۶.
- طهوری، نیره. (۱۳۹۶). آموختن از هایدگر: پدیدارشناسی در معماری تأثیر فلسفه هایدگر در نظریه‌پردازی معماری: هویت مکان در نظریات کریستین نوربرگ شولتز و کریستوفر الکساندر. فصلنامه علمی پژوهشی کیمیای هنر، (۲۵)، ۷۳-۹۲.
- عبدالهیان، اعظم و همکاران. (۱۴۰۲). پدیدارشناسی مکان و تخیل در داستان‌های زندان براهنی براساس دو رویکرد شولتز و باشلار. ادبیات پارسی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، (۱)، ۱۵۷-۱۸۰.
- کدخداحمدی، امیر و همکاران. (۱۳۹۹). انکشاف جهان مکان در معماری مسکونی هورامان تخت (از منظر پدیدارشناسانه). دوفصلنامه اندیشه معماری، (۸)، ۱۲۰-۱۳۴.
- هادوی، علی و همکاران. (۱۴۰۲). بررسی مفهوم مکان در مدارس با تکیه بر دیدگاه هایدگر در باب مکان. پژوهش‌های هستی‌شناختی، (۲۴)، ۵۴۷-۵۷۲.
- احمدی، بابک. (۱۳۹۶). هایدگر و تاریخ هستی، تهران: مرکز.
- بارکر، کریس. (۱۳۹۱). مطالعات فرهنگی (نظریه و عملکرد)، ترجمه مهدی فرجی و نفیسه حمیدی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی
- پرتوی، پروین. (۱۳۹۲). پدیدارشناسی مکان، تهران: مؤسسه تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری «متن».
- رلف، ادوارد. (۱۳۸۹). مکان و بی‌مکانی، ترجمه محمدرضا نقصان محمدی و همکاران، تهران: آرمانشهر.
- شار، آدام. (۱۳۸۹). هایدگر برای معماران: تأملی بر سنت معماری مدرن، ترجمه روزبه احمدی‌نژاد، تهران: طحان.
- شاهچراغی، آزاده. بندرآباد، علیرضا. (۱۳۹۴). محاط در محیط: کاربرد روان‌شناسی محیطی در معماری و شهرسازی، تهران: سازمان جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران.
- شولتز، کریستین نوربرگ. (۱۳۸۱). مفهوم سکونت به سوی معماری تمثیلی، ترجمه محمود امیر یاراحمدی، تهران: نشر آگه.
- شولتز، کریستین نوربرگ. (۱۳۸۲). معماری: معنا و مکان، ترجمه ویدا نوروز برازجانی، تهران: نشر جان جهان.
- شولتز، کریستین نوربرگ. (۱۳۸۸). روح مکان به سوی پدیدارشناسی معماری، ترجمه محمدرضا شیرازی، تهران: رخ‌داد نو.



شولتز، کریستیان نوربرگ.. (۱۳۹۱). معماری: حضور زبان و مکان، ترجمه علیرضا سیداحمدیان، تهران: انتشارات نیلوفر.
مدنی‌پور، علی. (۱۳۸۷). طراحی فضای شهری نگرشی به فرآیندی اجتماعی و مکانی، ترجمه فرهاد مرتضایی، تهران: شرکت پردازش و برنامه‌ریزی.
هایدگر، مارتین. (۱۳۷۷). هرمنوتیک مدرن، مقاله ساختن، باشیدن، اندیشیدن، ترجمه بابک احمدی، مهران مهاجر و محمد نبوی، تهران: نشر مرکز
هایدگر، مارتین. (۱۳۸۱). شعر زبان و اندیشه رهایی: هفت مقاله از مارتین هایدگر، همراه با زندگی‌نامه تصویری هایدگر، ترجمه عباس منوچهری، تهران: نشر مولی

- Chaves Hernández, R. (2019). Phenomenology of architecture. Discourses of Christian Norberg-Schulz and Juhani Pallasmaa. *Revistarquis*, 8(2), 23–35. <https://doi.org/10.15517/ra.v8i2.37928>
- Gustafson, P. E. R. (2001). Meanings Of Place: Everyday Experience And Theoretical Conceptualizations. *Journal of Environmental Psychology*, 21(1): pp. 5-16.
- Heidegger M. (2003). poetry, language, thought. Translated by A. Manoochehri, Tehran: mola; Persian.
- Heidegger M. (2008). Being and Time. Translated by S. Jamadi, Tehran: Qoqnus; Persian
- Norberg schulz, C. (1996). Nigh lands, Cambrige, london, M I Tpress.
- Pallasma, J. (2002). Sensous Minimalism, Beiging, china Architecture & Building press
- Rapoport, A. (1982). The meaning of the built environment: a nonverbal communication approach, Arizona: University of Arizona Press.
- Rogers, W. (2003). Sacramental Dwelling With Nature: Jonson "to penshurt" and Heidegger "building Dwelling Thinking". Furman University.
- Smythe, Elizabeth, Spence, Deborah, & Gray, Jonathon. (2018). From Place to Space: A Heideggerian Analysis. *Indo-Pacific Journal of Phenomenology*, 18(2), 1-11. <https://doi.org/10.1080/02571862.2018.1538005>
- Tuan, Y. F. (2001). Space and place: The perspective of Experience. Minnea Polis: University of Minnesota press.
- van Nes, A. (2008). The Heaven, the Earth and the Optic Array: Norberg-Schulz's Place Phenomenology and its Degree of Operationability. <https://doi.org/10.7480/footprint.2.2.690>
-